

نوروز؛ نمادی عاطفی از فرهنگ ملی

نوشته و داد حمیدی شریف

آمدگه آنکه بوی گلزار
منسوخ کند گلاب عطار
خواب از سرخفتگان بدر برد
بیداری بلبلان اسحار
ما کلبه زهد بر گرفتیم
سجاده که می برد به خمار
یک رنگ شویم، تا نباشد
این خرقه سربوش ز تار
برخیز که چشم های مست
خفتست و هزار فتنه بیدار

**برای ما ایرانیان،
نوروز و مراسم آن،
همبستگی عاطفه و
احساسات ملی را
در تاریخی کهن
نشان می دهد.**

حکومت ها، حفظ کند.

اعیاد و مراسم ملی در فرهنگ ایرانی بستری آموزش آفرین و تربیت گزارند که از طریق آن، آحاد جامعه، فرامی گیرند که چگونه، جدای از بادهای گذرای تاریخ و تب های داغ زمانه، هویت ملی و عواطف جمعی انسان گرایانه خود را حافظ باشند و از خاطرشان زدوده نشود که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

دیگر آنکه فراموش نکنند که تار و رشته ای ابریشمین، جدای از تمامی زنجیرهای بسته به پای، از دل و جان آنان می گذرد که آن بست عشق است به ملیت و فرهنگ و هم میهن و بستگان قومی و ملی که خود را در سرنوشت های فرهنگی متجلی می گرداند.

حکومت های ناز جوف پیوندی که با عواطف و احساسات ملی و عشق آرمانی میهنی داشته اند، یاد و خاطره از خود برجای گذاشته اند و گرنه به قول حافظ:

پرساز جام باده و یاد جهان مکن
این بشنواز حکایت جمشید و کعباد

بادت بدست باشد اگر دل نهی به هیچ
در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

و از این باب، تمامی شئون و جلال و شکوه کاخ ها و عمارات و سراسراها و عظمت تاج ها و تخت ها در خد تذکاری بیش از:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است

نبوده است و چه زیبا، شاعری گرانقدر به طرافتی ادیبانه، «ایوان هدایت» را «آئینه عبرت» دانسته و فیلسوفی، محدوده ای از «ژم» را نشان پرحکمتی از زوال بزرگ ترین امپراطوران معرفی کرده است.

قرائن و شواهد تاریخی می نمایند که ملیت و فرهنگ و قومیت و عواطف ملی، سوای از آرایه ها و نمایانه های گذر است.

ملیت و فرهنگ و عواطف ملی، برخوردار از روحی اشراقی است و سبکی و سنگینی آن را، معیاری جدای از اعتبارات بسته و تنگ زمانه رقم می زند.

ماندگاری اعتبارات آن و پویایی، براساس لایه های سخت اسفنجی فرهنگ ملی امکان پذیر است و مجموعه فرهنگ و عواطف ملی که مدیون حضور اسطوره های ملی و فرهنگی و فرهیختگی جان های فکور و عاشق و دانشمندان پرمهر و عاطفه است، تاریخ و پیشینه قابل اتکا برای پویایی فرهنگی و هویت ملی است.

خصائل مشترک و ذاتی اعیاد

خصائل جشن ها، در تمامی فرهنگ ها، برخوردار از ویژگی های مشترکی است که تماماً، دارای

و پذیرش بلا درنگ از سوی سلاطین و پادشاهان، که شرکت در مراسم آن را، افتخاری برای خود در همگرایی با خواست مردم می دانستند و از این طریق خود را به سران ایلات و اقوام نزدیک می کردند، زمینه وسیعتری را در تداوم و شکل گیری تاریخی آن به صورت روش و سنتی ملی و فرهنگی مهیا نموده است.

کامرانی خاصه رضایت از زندگی

در هر جشنی، قصد، دسترسی به کامرانی خاصه است و این چیزی نیست به جز دستیابی به حداقلی از رضایت از جریان زندگی و آن اینکه بتوانیم دیگری را دوست داشته باشیم و دیگری نیز ما را عاشق باشد تا بدین بنیان، در کنار هم، عاطفه جمعی را جان ببخشاییم.

در ایران باستان، از جشن آئینی اعطای کمربند و جامه نو و تازه به اعضاء مذکر خانواده که به سن پانزده سالگی می رسند (توانیگ) گرفته تا مهرگان و یلدا و نوروز و دیگر اعیاد کیشی و ملی، همه بر تلاش برای تأمین آن «رضایت» از زندگی مطرح هستند، چراکه تأمین آن «رضایت» اولیه از زندگی است که به رضایت از دیگر ابعاد «بودن» منتهی می گردد و پروسه عشق و عاطفه جمعی و ملی را شکل عینی می بخشد.

در فرهنگ ایرانی، طیف عظیمی از «جامعه گرایی» با نمایی از انسان مداری را همیشه شاهد بوده و هستیم، این جوهره گاه به لباس اسطوره و صورت پهلوانی و گاه به صورت آئین های ملی، خود را نشان داده است و در طول تاریخی نسبتاً قابل توجه و تمکین، توانسته است تا حکومت های هر دورانی را، با هر نوع اعتقاد و باور سیاسی، به دنبال خود بکشد و آن «روح و عاطفه ملی و آرمانی» خود را در دل همان

سعدی

با نگاهی مجرد و تاریخ نگارانه فرهنگی به اعیاد و جشن ها، مشاهده می کنیم که آهنگی مشترک از تمامی مضامین آنها به نوش می رسد، آهنگی که منظومه «مهر و عواطف ملی» را بستر است.

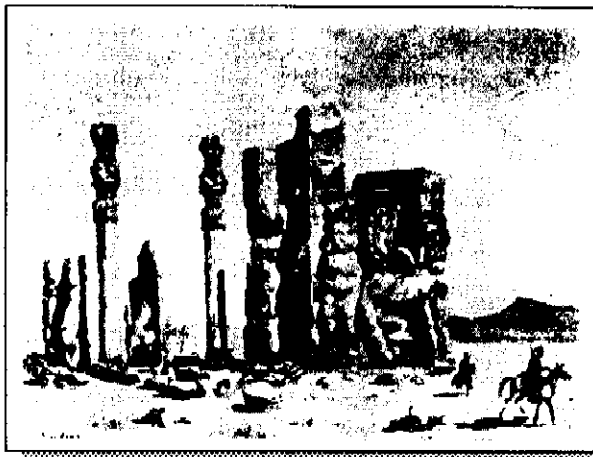
اعیاد و جشن ها، وسیله ای برای بروز و ابراز جوانب گوناگون عاطفه اند، آنها حامل بار تربیت عاشقانه، مهرورزانه و صمیمانه اند. همچنین، نمادی عینی از، رخساره ملیت، فرهنگ و جلوه های قومیت و تاریخ اند که هدف از برگزاری آنها، تأمین عملی آرزوهای بلند انسانی در وفاق و دوستی و تأمین سعادت و رضایت از زندگی است.

جشن های ملی و میهنی، جدای از تربیت های اولیه اجتماعی و سیاسی، همبستگی احساسات ملی را مقطع نظر دارند و خاصیت نمادین آن جشن ها در این است که برخاسته از روح همبسته عواطف ملی و بیانگر آنند، که با گذر از ایام، به جامه سنن ملی درآمده و وجهی از فرهنگ ملی و میهنی را می نمایانند.

تاریخ و فرهنگ، ماندگاری مراسم خاص و جشن ها را، تابعی از اراده جمعی و ملی می داند و اشعار می دارد که خود جوشی ناشی از احساسات متناسب با نیازها و آمال های جمعی و ملی، یکی از قرائن و دلایل حفظ و تداوم آن جشن ها و مراسم بوده و خواهد بود و از آن جا که جشن نوروز از دوران باستان، متناسب با تحول طبیعت در سپری گشتن سرما و گشایش شکوفه بهاران همزمانی داشته و مردمان به یمن «بهار»، بهار زندگانی را طلب می داشته اند و از سویتی دیگر بار عام پادشاهان در آن ایام، زمینه اظهار خواسته سران اقوام ملی و خاستگاه های مردمی را فراهم می نموده و در جمع ایل و خانواده، امکان وفاق و دوستی را تدارک می دیده است از این رو، امکان تداوم و شکل گیری تاریخی و فرهنگی را، یافته است.

پیوستگی مراتب تشریفات نوروز از خوابور به ایل و قوم و بعد از آن به بازگاه شاهان و تکرار سالیانه از سوی مردم و تمایل خوداندگیخته مردمی به حفظ آن

در پایان این نوشتار شعری
 (نوروزی و بهاری) را که خود
 سرودهام به پیشگاه خوانندگان
 گرامی، پیشکش می‌کنم.



«بهار زلف تو»
 با بهار زلف تو، شکوفه خواهد زد
 زنگ‌های خاطر و شادی کودکانه زد
 آن ایام کودکی
 که چو باد، گرد حیاتم چرخید
 و چو آتش، برقی زد و رفت

به هر بهاری نو
 از ترس سیاهی زمستان و خشکی پاییز

همچون سیاهی زلفت
 به خود، می‌لرزم
 هم به دست و هم به دل

پیشانی سال نوام
 نوروز چهره توست
 که در پس نگاه حسرت زده‌ام به آن
 موج سرکش فریادهایم را در طلبت
 گوشه‌ی نیست
 به سینه پرکنده‌ام مانم
 نه رفتنی‌ام، نه ماندنی
 ابر پاییزم، به انتظاری سرد بنشسته
 تا که به زواق چشم تو
 با قلب به بهارانه ابری
 بارانم نشیند و از خود تهی سازدم
 زنگ‌های خاطر و شادی کودکانه‌ام
 در پی ماهی سرخ تنگ شکسته‌اند
 کوزه‌ای سبز
 تخم مرغ‌هایی رنگین
 سفره هفت‌سینی بهین
 آئینه و شمعی زرافشان
 دل شادی دهن شده در خاطره‌ای
 گل یادی، مریم

نگاهی به پیشانی و زلف و نگاه تو دارم
 فراخوان دل سنگت، کی نشانه خواهد رفت
 این همه امیدواری مرا

بهار زلف تو
 کی شکوفه خواهد زد

یادآوری‌ها:

- ۱) پایدا - جلد سوم - صفحه ۱۰۸۶ نوشته ورنریکو - ترجمه محمدحسن لطفی - چاپ اول ۱۳۷۶ انتشارات خوارزمی
- ۲) تاریخ تمدن - مشرق زمین - صفحه ۴۲۷ - ویل دورانت
- ۳) منظور تروسی وکیسی سرکه، سیر، سماق و سمنو و از این قبیل است.

ندانان را داننا گردانند»^(۲) و زنیروست که در این فرهنگ، تن و روان، سلاح کارآمدی بر بیداد و جور و ستم‌اند.

ایرانیان در مراسم نوروز و دیگر جشن‌های ملی، شرط اولیه در حضور را، پاک داشتن تن و روان و خانه و کاشانه می‌دانند.

خانه را پاکیزه گردانیدن و لباس و جامه نو به تن پوشیدن، صورتی از معنایی ذاتی است.

در جشن‌های باستانی، برداختن به ستایش طبیعت، برای دستیابی انسان به اقتصادی بهره‌زا، به جای طفیلی بودن آدمی به دامان طبیعت است. نوروز در تاریخ‌نگاری تمدنی خود، مقام انسانی را ستایش‌گر است که با «هدیه» و «حکمت» به بارگاه طبیعت می‌آید.

مجموعه‌ای از «هدایا» و «حکمت‌ها» و یا به تعبیر و قرائت امروزی، اقتصاد باننده و فرهنگ زاینده، رفاه و رضایت از زندگی را پرورش داده و در کنار وجود یک عاطفه جمعی و ملی، تمدن و مدنیت را حاصل می‌گرداند.

نوروز را پاس می‌داریم و سعی بر برگزاری مراسم آن داریم، اگر هفت‌سین شیرین و عسلی آن را به هفت سینی گس^(۳) بدل کرده‌ایم، راهکاری بهر حفظ آن از گردن حوادث بوده است تا که محفوظش بداریم! به نوروز، سرشار از عشق و عاطفه‌ای به مهربانی مام وطن، زلف به سیزه‌گره زنییم و بر صحن چمن نوروزی، باشندگانی باشیم پر از خاطره؛ چه! مردمان بی‌خاطره، آدمیان بی‌حافظه را مانند!

جلوه‌های حضور یک رابطه عاطفی را در کاشانه‌ای کوچک به نام خانواده به پا داریم و کودکان و نوجوانان و جوانان خود را با رسته‌های عاطفی مهرورزانه بار آوریم تا به یمن و پشتوانه بسوغ عاطفی‌اشان، در پهنه جامد به دیگر همسن و سالان خود گره خورند و بر محور یک‌گانگی فرهنگی، عاطفه ملی را موجبی باشند.

یادمان باشد که در گوشه‌هایی از خاطرات ایام کودکی و جوانی‌امان، جلوه‌هایی از نوروز و بهاران است؛ فرزندان ما نیز این را خواهند. آنان نیز باید سهمی از این مهر عاطفی داشته باشند، بازشان نداریم!

سرنمونهای ملی و جمعی است. اساساً جشن‌ها و اعیاد ملی و میهنی، پدیده‌هایی پایینی به بالایی هستند. از دل آحاد مردم برخاسته و روحی ملی و مهری عاطفی اسباب شکل‌گیری آنها را فراهم می‌کند و نه قوالب دستوری و فرمایشی.

ملل مختلف، هریک، در محتوای فرهنگی خود، برخوردار از مراسم و اعیاد و جشن‌های ملی و مذهبی هستند که به تقویت بنیان‌های عاطفی می‌پردازند و این به مثابه یک خصلت و ویژگی مشترک است که در فرهنگ‌ها خود را نشان می‌دهد و آنچه که تک‌تک مردم را به یکدیگر در ارتباطی اشرافی قرار می‌دهد، وجود همین «بنیان عاطفی» است.

حکومت‌ها، سازمان‌های ملی و نهادهای اجتماعی، از نزدیک داشتن خود به این ویژگی توانسته‌اند تا همستگی خود را با روحیه ملی و جمعی نشان دهند.

در جشن‌های ورزشی «المپیا» و «پوتو»، یونانیان به احترام صلح خدایی، سلاح‌ها را بر زمین می‌نهند و از جنگ خودداری می‌کردند^(۱) و این خواستی نبوده مگر نگرشی فرهنگی که شایسته آن، عاطفه ملی و احساسات جمعی آحاد مردم یونان را متجلی می‌گرداند.

برای ما ایرانیان، نوروز و مراسم آن، همستگی عاطفه و احساسات ملی را در تاریخی کهن نشان می‌دهد، نه ارجح‌گذاری‌های افراطی و نه انکارهای تفریطی در طول بیش از دو هزار سال، هیچ‌کدام، جوهر و ذات آن را نه جلا داده و نه از درخشش انداخته است. در مجلس آن همگان سعی بر حضور داشته و خواهند داشت. جشن آن، محیطی طبیعی و مناسب برای بیان عواطف فردی و مهرورزی‌های صمیمانه با محیط پیرامونی و طبیعت و از زاویه نگاه تاریخی، نمایی بر حفظ فرهنگ ملی و قومیت ایران است.

نوروز در فرهنگ ما، نشان بارزی از هویت ملی است. صورت و جوهر آن، سرنمونی از تاریخ و فرهنگ ما ایرانیان است که با عبور از هزاران رخداد تاریخی، خود را به ما رسانیده است و اینک فصل محترمی از تاریخ و فرهنگ ملی است.

تاریخ و فرهنگ، اسباب «همدلی» را فراهم می‌دارد و «زبان» ابزار «همزبانی» را و جشن‌ها و مراسم ملی ما، برای ما ایرانیان و فرهنگ خاص خود را بهر همدلی و همزبانی دارد.

جشن تعاون در برداشت گس‌های زعفران، برداشت پنبه، لایروبی قنوات، مهرگان، یلدا و نوروز، همه حاکی از رخدادهای عاطفی و احساسات جمعی‌اند. در طول تاریخ رفته، می‌بینیم که زیر چتر این‌گونه عواطف ملی و احساسات، ایرانیان، ایرانی بودن خود را در مقابل اینکه چه قومیتی نباشند ابراز کرده‌اند و اگر بپذیریم که «اندیشه» در «زبان» جسمانیت می‌پذیرد، ایرانی بودن هم در همین جشن‌ها و مراسم جسمانیت یافته است.

فرهنگ ایرانی و اعیاد و جشن‌ها

در فرهنگ ایرانی، هدف از آفرینش آدمی، رواج نیکی است و «به گفته اوستا، انسان سه وظیفه دارد، دشمن خود را دوست کند، آدم پلید را پاکیزه سازد،